

mystique en pays d'Islam, réunis, classés, annotés et publiés. Paris 1929, P. 240.

۶- هلموت ریتز، همان اثر، ص ۲۸۴.

۷- نیمی از این کتاب بسیار مهم استاد ریتز به کوشش دانشمند زنده یاد دکتر عباس زریاب خویی و بانو دکتر مهر آفاق بایریدی به فارسی ترجمه شده و به عنوان دریای جان، جلد اول، ۱۳۷۴، از سوی انتشارات بین المللی الهدی در طهران منتشر شده است.

فخرالدین عظیمی

Janet Afary,

The Iranian constitutional Revolution, 1906-1911:

Grassroots - Democracy, Social Democracy,

& the Origins of Feminism, Columbia

University Press, New York, 1996, PP.

XX1+ 448

ژانت آفاری

انقلاب مشروطه ایران، ۱۹۰۶-۱۹۱۱

انتشارات دانشگاه کلمبیا

نیویورک، ۱۹۹۶

هویت انقلاب مشروطه

همزمان با پیدایش روزافزون بحران کشورداری در اوایل سالهای روزگار مظفرالدین شاه، فرج الله حسینی سرکنسول ایران در تفلیس، طی گزارشی به وزارت خارجه، اوضاع ایران را چنین بر شمرده است:

مقاصد شخصیه و ملاحظات شخصیه ما به جای مقاصد دولتی و ملاحظات ملتی نشسته به شدت تمام حکمرانی می کند، اولیای دولت و چاکران دریاری همه متزلزل و از یکدیگر هراسان و هر کدام شب و روز به حفظ بقای خود و خیالات شخصیه خود مشغول اند و فرصتی برای پیش بینی امور دولتی و ملتی ندارند، و اگر در صرفه دولت و ملت چیزی به نظر یکی از آنها برسد، چون تنهاست از ترس نمی تواند اظهار کند، اگر مهم دولتی پیش می آید، فوراً می خواهیم سر هم بندی کرده، امروز را بگذرانیم ببینیم فردا چه شود و به همین جهت امور دولت ما بی تعقل و بدون مشاوره و پیش بینی و صرفه جویی گذشته و اسباب گرفتاری دولت و ملت ما می شود. اختیار معادن را از ما گرفته اند که مبادا وقتی به معادن دست بزنیم و رفع احتیاج کنیم. اختیار راههای جنوب و شمال را از ما گرفته اند که مبادا راهی بسازیم. بانک شاهنشاهی چاشنی شهد ایران را به مذاق اروپا بیان می رساند، بانک استقراضی [روس] در هر دهکده ای مفتوح شده. دولت مقروض فرنگیها شده، آحاد ملت مقروض بانکها شدند، هر دولت و ملتی این طور مقروض می شد، شب و روز سعی می کرد که عایدات خود را افزوده و دیگر محتاج قرض نشود، ولی ما هنوز در صدد استقراضیم، فرنگیها به همه قسم حقوق و تحکم در مملکت ما نایل شده اند، اختیار

گمرکهای ما به دست فرنگی، اختیار راههای ما به دست فرنگی، اختیار بست ما، تلگراف ما، قزاق ما، سرباز ما، دخل و خرج ما دست فرنگی و آداب و رسوم ما فرنگی ست. هرات و قندهار رفت، دریای خزر و عشق آباد و مرو و سرخس حتی آبهای «اتک» از دست ما رفته، از کوه «آغری» ما کو تا مصب شط العرب دویست فرسخ خط مستد رفته، در حدود سیستان نمی دانیم تا کجا رفته، ماهی دریا رفته، جنگل مازندران می توان گفت رفته، جنگل خراسان وقف و نذر همسایه ها شده، بنادر خلیج فارس به طبران افتاده و هزاران کرور کتوز تخت جمشید و شوش مفت از دست ما رفته است.

اغنیاء و اقویا و متمولین از همه قسم تکلفات و بده دیوانی معاف هستند و ضعیفا و فقرا و مزدوران همه قسم تکلیف دارند، حکام ما به واسطه بی قانونی «کیف ما بشا» هستند، جز این که از حق و ناحق چشم پوشیده سه برابر مالیات گرفته، خرج تراشی هم کرده، جای پیشکشی را پر کنند و برای خودشان و همراهانشان برای ایام معزولی ذخیره نمایند، چیز دیگر را وظیفه خود نمی دانند.

آخر سال می بینیم جمعی رعیت بی پا و خانه خراب و فراری و جلای وطن شده و صاحبان حقوق سرشان بی کلاه مانده و وجهی که می باید به خزانه برسد، نرسیده. مبالغی هم از خزانه طلبکار شده اند و از تکالیف مملکتداری و ملت داری و عدالت و دادرسی مظلومین و آبادی ولایت و آسایش اهالی و حفظ حقوق دولت و صیانت حدود مملکت و تأمل و تدبیر در پیدا کردن صرفه دولت و انتظامات لازمه و سد راه مفاصد به کئی خود را معاف می دانند.

اداره مالیه کارش فقط بردن مواجب و گرفتن مستمریها به اسمهای مختلف و همراهی با حکام در محاسبه و اخذ انواع رسومات از مردم است و دیگر اسمی از سنجیدن دخل و خرج دولت و جلوگیری از افراط و تفریط و افزودن مالیه و کاستن از مخارج غیر لازم و تدبیر در تسهیل وصول مالیات و رفع تعدی از رعیت در میان نیست...
اداره لشکری ما اسماً هفتاد هزار نفر است ولی رسماً می توان گفت، هیچ، زیرا بعضی افواج ما تا به حال نه خدمت رفته نه احضار شده، نه سربازی هست و نه صاحب منصبی، افواجی که موجود است اگر احضار کنیم شش ماه طول می کشد تا حرکت کند. نه اسلحه داریم، نه ذخیره مهمات، نه درس نظام، نه مکتب فتون حریه، نه فرعه ردیف، نه قانون نظام، نه کارخانه اسلحه سازی، نه کشتی جنگی...*

* گزارش ۳۵۷ (۱۲ رجب ۱۳۲۱ ق) سرکنسول ایران در تفلیس، نقل از: نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۸۷-۹۲.

این کارگزار روشن بین تصویری گویا از اوضاع ایران در آستانه شکل گیری جنبش مشروطه به دست داده است. در اوایل سالهای سده نوزدهم، روز به روز ناسازگاری دولت قاجار با مقتضیات جامعه رو به تحول ایران آشکارتر می شد و بر دامنه ناخشنودیه افزوده می گشت. اقتصاد جهانی سرمایه داری و امپریالیسم اروپایی، بافت سنتی جامعه ایران را نیز دستخوش تزلزل کرده بود. ایران نیز به تدریج به سرچشمه مواد خام و بازاری برای کالاهای اروپایی تبدیل می شد و آسیب پذیری در برابر نشیب و فرازهای اقتصادی جهانی، به رویدادهایی مانند قحطی می انجامید. دولت خود را به دادن امتیازات گوناگون به قدرتهای بیگانه، و دست یازیدن به برخی اصلاحات و سازندگیها، ناگزیر می دید. اما چاره جوییهایی مانند تنظیم و افزایش مالیاتها و سامان دادن به وضع گمرک به یاری بلژیکها، ناخشنودی و نگرانی طبقاتی مانند بازرگانان و پیشه وران را بیشتر دامن می زد. از سوی دیگر شمار فزاینده ای از ایرانیان که با تمدن اروپا آشنا بودند و به دستاوردهای آن دل بسته بودند، شیوه های سنتی حکومت و اداره امور را روز به روز با مقتضیات تمدن جدید ناسازگار می یافتند. به تدریج ناخشنودیهها، آرزوها و اعتراضها جنبش مشروطه را پدید آورد. کند و کاو در ریشه ها و چند و چون شکل گیری، نقش گروهها، طبقات، جهان بینیها و پی آمدهای این جنبش موضوع کتاب دکتر ژانت آفاری ست که بر پایان نامه دکتری او در دانشگاه میشیگان مبتنی ست. در این کتاب طی دوازده فصل، جنبه های گوناگون انقلاب مشروطه بررسی شده است و برخلاف روش رایج، بر نقش فرودستان و اقلیتها و ابعاد چند گانه فرهنگی و فکری انقلاب تأکید نهاده شده است.

نویسنده نخست به دیدگاههای نظری رایج که درک پدیده انقلاب، به ویژه انقلاب مشروطه را یاری می کند، اشاره کرده کارآییها و کاستیهای هر یک را یاد آور شده است. سپس، پس از بررسی زمینه انقلاب، به تأثیر تحولاتی مانند انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و نقش انجمنهای پنهان و آشکاری که در پدید آوردن آگاهیهای سیاسی و اجتماعی تازه نقش داشته اند، و چند و چون شکل گیری انقلاب، از بست نشینیهها تا صدور فرمان مشروطیت، پرداخته است. از دیدگاه او گروهها و قشرهای گوناگون، انگیزه ها در هیأتها متفاوت، با یکدیگر هماواز شدند. در میان آنان آزاداندیشان، فراماسونها و «دگراندیشان» مذهبی به ویژه ازلی ها که در بسیاری انجمنهای هوادار انقلاب در تهران و برخی شهرها فعال بودند، نقشی مهم ایفا کردند. نویسنده می گوید بسیاری از رهبرانی که روحانیونی معمولی به نظر می آمدند در واقع ازلی، پان اسلامیت، فراماسون، و آزاداندیش بودند. (ص ۳۹). اینان با پنهان کردن دلبستگیهای عقیدتی و تجدد خواهانه خود، و به یاری اقشار

فرودست، به پیدایش یک ائتلاف گسترده ناسیونالیستی یاری کردند که هدف آن لگام زدن بر قدرت شاهانه بود. اما ائتلافی که با فشارها و چشمداشت‌های گوناگون رویاروی بود و گروه‌هایی ناهمگن، از زمینداران بزرگ و روحانیان سنتی تا دگراندیشان مذهبی و فرودستان شهری را در بر می‌گرفت، شکننده و لرزان بود.

آسیب‌پذیری ائتلافی که تشکیل مجلس را ممکن کرده بود کارآیی آن را هم محدود می‌کرد. با این همه دستاوردهای مجلس اول در حوزه‌هایی مانند کاهش اختیارات شاه و فراهم آوردن زمینه قانونگذاری غیر دینی، بسیار مهم بود. نویسنده گذشته از مجلس به بررسی انجمنها و همچنین شاخه‌های سازمان اجتماعيون عاميون ایران که مرکز آن در باکو بود پرداخته است. از دیدگاه او اجتماعيون عاميون از متعهدترین مدافعان انقلاب و هوادار دگرگوئی‌هایی بودند که از محدوده اصلاحات ملایم مجلس بسی فراتر می‌رفت. از سوی دیگر عناصر و انجمنهای محافظه‌کار می‌کوشیدند تلاشهای اصلاحی مجلس را ناکام بگذارند. نگرانی فرادستان و روحانیان سنتی از اقدامات و هدفهای نمایندگان رادیکال مجلس، و مسأله سازگاری یا ناسازگاری اصلاحات و قوانین مدرن با شریعت اسلامی، ستیزهای زیادی را دامن زد. محمد علی شاه بهترین راه ناتوان کردن مشروطیت را تأکید بر ناسازگاری آن با شریعت می‌دانست. روحانیان محافظه‌کار که قانون اساسی را تهدیدی برای نهادها و سنتهای دینی می‌دیدند، کوشیدند ضرورت هماهنگی قانونگذاری با شرع در متمم قانون اساسی بازتاب یابد. اینان همدلی روحانیان مشروطه خواه نجف را نیز به دست آوردند و بر مخالفت نمایندگان ترقیخواه غالب آمدند. اما انقلاب فرصت تازه‌ای نیز برای طرح و بیان اندیشه‌ها و آرمانهای نو فراهم کرده بود و یکی از ابزارهای این کار روزنامه نگاری بود. روزنامه‌هایی مانند صوراصرافیل که به سنجشگری و نقد نهادهای اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی ایران می‌پرداخت و آرزوها و دلبستگیهای اقشار گوناگون از جمله دهقانان و زنان را منعکس می‌کرد، و نویسندگانی مانند دهخدا که از پایبندی به خرافه تا بدرفتاری با زنان و کودکان را نکوهش می‌کرد. از جمله موضوعاتی که هواداران اصلاحات نمی‌توانستند آن را نادیده بگیرند وضع دهقانان یا مسأله زمینداری بود، مجلس به کارهایی در این مورد دست زد که مهمترین آنها از میان بردن تیول بود و از این رهگذر درآمد دولت را بیشتر کرد ولی گامهای اساسی در جهت بهبود زندگی کشاورزان برداشته نشد. نویسنده در فصلی که در آن جنبشهای دهقانی شمال را بررسی کرده است، فروماندن مجلس از توجه اساسی به مسائل زمین و دهقانان را از دلایل اساسی شکست انقلاب می‌داند.

همزمان با شدت گرفتن رویارویی محافظه کاران و سنت گرایان از یک سو و تجدّد خواهان از سوی دیگر، دوامپراتوری روس و بریتانیا - به دلایل پیچیده ای که به صف آراییهای سیاسی در اروپا و رویارویی با آلمان مربوط بود - قرارداد ۱۹۰۷ را بستند و مشروطه خواهی را در برابر دشمنان بومی آن آسیب پذیرتر کردند. با بمباران مجلس و آغاز استبداد صغیر که بیش از یک سال به طول انجامید، تبریز مرکز تکانهای انقلابی شد و اجتماعيون عاميون آذربایجان با یاری انجمن تبریز ارتشی به رهبری ستارخان باقرخان پدید آوردند و در برابر نیروهای هواخواه سلطنت به پایداری پرداختند. مقاومت و تلاش از محدوده تبریز و ایران هم فراتر رفت؛ روشنفکران و مشروطه خواهان تبعیدی از پای نشستند؛ اجتماعيون عاميون قفقاز شماری مبارز داوطلب به آذربایجان فرستادند؛ و نیروهایی از جنوب و شمال ایران دست همیاری به یکدیگر دادند تا مشروطیت را دوباره برپا سازند. پس از پیروزی مشروطه خواهان، برکناری و تبعید محمد علی شاه، و اعدام شیخ فضل الله نوری، دوباره پایه پیوندهایی که پیروزی را ممکن کرده بود، سست شد. اجتماعيون عاميون تبریز نیز، که جناح رادیکال جنبش مشروطه بودند، از اختلاف برکنار ماندند و کسانی مانند تقی زاده از توده ها گسستند و به سرآمدان میانه رو نزدیکتر شدند. با این همه در مجلس دوم، دموکراتها، چه تندرو و چه میانه رو، به حزبی سیاسی و اقلیتی مهم بدل شدند و از برنامه های رادیکال و از جمله از جدایی دین و دولت و ضرورت مقابله با امپریالیسم هواداری کردند. این هدفها در روزنامه حزب، ایران نو، بازتاب می یافت. این روزنامه عرصه ابراز اندیشه های نو بود و کسانی مانند رسول زاده و هاکوبیان، که نویسنده آنها را از هواداران «ناسیونالیسم اومانیستی» می داند، بر غنای آن می افزودند.

از دیدگاه نویسنده دموکراتها خواستار نوسازی ایران به پشتوانه دولتی متمرکز و حکومت پارلمانی بودند ولی تلاشهای اصلاحی آنان ستیزه های گسترده بومی و بیگانه را دامن زد. در تابستان ۱۹۱۰ دموکراتها در کابینه ای که سران بختیاری تشکیل دادند شرکت جستند ولی افزایش قدرت بختیارها از یک سو و تلاش برای تمرکز قدرت از سوی دیگر، ناخشنودی عشا پر دیگر را دامن زد. تلاش دموکراتها در حصول دگرگونی از راه پارلمان به جایی نرسید. هواداران دموکراتها نیز یکپارچه نبودند. برخی دموکراتها هدفهای اصلاحی خود را تعدیل کردند و برخی به خشونت دست یازیدند. قتل سید عبدالله بهبهانی، خلع سلاح مجاهدین و پراکنده کردن نیروهایی که پیروزی بر هواداران محمد علی شاه را ممکن کرده بودند، به همراه مالیاتهایی که حکومت بختیارها و دموکراتها برقرار کرده بود، پشتیبانی اجتماعی دموکراتها را سست تر کرد. گزینش ناصرالملک

به نیابت سلطنت چیرگی محافظه کاران را که به اصلاحات اجتماعی و سیاسی دلبستگی نداشتند، آسانتر کرد. تزلزل فزاینده ائتلافی که مشروطیت را ممکن کرده بود، و افزایش نومییدی و ناخشنودیهای مردم، دخالت‌های روسیه و بریتانیا را در امور ایران بیشتر دامن زد. در این شرایط مسؤولیت اصلاحات مهم مالی بر دوش مورگان شوستر امریکایی - که در ماه مه ۱۹۱۱ به تهران آمد - نهاده شد. همراهی او با دموکراتها ناکام ماندن واپسین تازشگری محمد علی شاه را یاری کرد ولی تلاشهای اصلاحی در برابر ناکامیها و فروماندگیهای دوره دوم مجلس ناچیز بود. بریتانیا و روسیه در زیر پا نهادن استقلال ایران مصمم تر شدند. تلاش شوستر در جلب پشتیبانی جهانی، آن دو دولت را برانگیخت که برکناری او را بخواهند و فشارها و تهدیدهای آنان به انحلال مجلس در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ و بسته شدن دفتر انقلاب مشروطه انجامید.

این کتاب نیز مانند هر پژوهش دیگری از نکته‌ها و مباحث مناقشه‌انگیز برکنار نیست و این نگارنده به بر شمردن یا اشاره به برخی از آنها بسنده می‌کند.

مهمترین کاستی این کتاب، که ناشی از رهیافت نظری و روش شناختی مؤلف است، فروماندن از توجه جدی به مسأله دولت و سامان سیاسی و ضرورت پیدایش یک دولت متمرکز مقتدر و یک نظام اداری مؤثر در جامعه ایران پایان سده نوزدهم و روزگار مشروطه است. نویسنده به شیوه بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی این روزگار، توجه به بُعد سیاسی تحولات، و اصولاً تأکید بر سیاست را، کهن کیشانه می‌شمارد و می‌خواهد ابعاد اجتماعی، فرهنگی، طبقاتی، و قومی تحولات را بکاوود. ولی این برداشت از سیاست ژرفانگری تحلیلی را بر نمی‌تابد و جایگاه و چند و چون کاربرد کارآیی قدرت را - که از اساسی‌ترین ابعاد روابط اجتماعی است - نادیده می‌گیرد. چگونه می‌توان در بررسی «انقلاب» که ذاتاً پدیده‌ای سیاسی است، از تأکید بر سیاست فروماند؟ انقلاب مشروطه، همان گونه که از نام آن بر می‌آید، بیش از هر چیز و گذشته از ابعاد جنبی و انضمامی مهم آن، تلاشی بود در جهت این که بر اقتدارستی پادشاهی لگام زده شود، شاه از چیرگی بر حکومت بازداشته شود و حکومت مسؤول مجلس و در نتیجه پاسخگوی مردم باشد. دولت قاجار دولتی بود که از دربار و شخصیت شاه جدایی پذیر نبود. به این ترتیب دولت مشروطه می‌بایست دولتی مجزا از دربار و در نتیجه دولتی عملاً نو باشد. دولتی که بتواند وظایف سترگ خود را در پاسداری از نظم و اداره مؤثر کشور انجام دهد و پاسخگوی مجلس و پایبند اصول و قانون هم باشد. انقلاب مشروطه اگر مستقیماً به تأسیس دولتی مدرن مربوط نبود،

دست کم یکی از مهمترین هدفهای آن پی افکندن دولتی مدرن بود. شکست انقلاب مشروطه را باید هم پی آمد بحران دولت دانست و هم حاصل بحران حاکمیت ملی و مردمی. در ایران نیز مانند هر سرزمین دیگر، نه تنها حصول آزادی بلکه بهره مندی از هیچ یک از موهبتهای زندگی، بدون نظم و امنیت یا سامان سیاسی ممکن نبود. این روزها بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی به ویژه در امریکا، به اقتضای دلبستگیهای ذهنی و نظری رایج، و اغلب بدون توجه کافی به شرایط ویژه تاریخی جوامع، بر مقولات یا پدیده هایی که متضمن سامان ستیزی و مقاومت باشد تاکید فراوان می نهند ولی از توجه به اهمیت نظم و جایگاه یا سامان سیاسی باز می مانند. بسیاری از آنان با نوشته های کسانی مانند میشل فوکو و ادوارد سعید آشنایی دارند، ولی اگر نام توماس هابس را شنیده باشند، از اندیشه های او - که آشوب زمانه و آسیب پذیری بشر را در نبود سامان سیاسی شاید از هر اندیشگر دیگری بیشتر شناخته بود - بهره ای نبرده اند.

نویسنده از پویایی انجمنها، از دلبستگیهای ترقیخواهانه مجاهدین، از مقاومت و چندگانگی قومی - فرهنگی، و از آرزوها و تلاشهای موجود در مقابله با سلطه روحانیت سستی یا طبقات فرادست، داد سخن داده است ولی به مقتضیات سیاسی و محدودیتهای ساختاری جامعه ایران آن روزگار توجه کافی نکرده است. وی انقلاب مشروطه را با پیدایش سه برداشت از دموکراسی - دموکراسی پارلمانی، دموکراسی ملهم از جنبش سوسیال دموکراتهای روسیه، و دموکراسی ناشی از انجمنها - مرتبط دانسته است ولی معنای دموکراسی و رابطه سه برداشت یاد شده از آن را، روشن نکرده است و سازگاری یا ناسازگاری پی آمدهای عملی، تبلور سازمانی، هدفها و رهیافتهای آنها را نکاویده است. آیا ترقیبات پارلمانی به ناگزیر لرزان و آسیب پذیری که پدید آمد با آنچه نویسنده دموکراسی اجتماعی و دموکراسی ناشی از انجمنها می داند و با گامهای اصلاح طلبانه استوار و گسترده و با رادیکالیسم اجتماعی ناشکیبا سازگار بود؟ در شرایطی که زمینه ساختاری پی افکندن دموکراسی کارا فراهم نبود، تجربه دموکراتیک ریشه ای نداشت، و معنای آزادی و حوزه امکانات آزادانه و معقول شناخته نبود، فعالیت چپ اندیشان نابرده بار و زیاده رویهای بسیاری انجمنها و گروهها می توانست به آسانی تعادل لرزان جامعه را بر هم زند و مشروطیت نوپا را نیمه جان تر کند. مجلس هم با تندروان بیرون و درون و فشارها و ترفندهای کسانی روبرو بود که آزادی و نظم و مسؤولیت سیاسی را اغلب به چیزی نمی گرفتند، هم با ستیز کسانی که امتیازات ریشه دار خود را دستخوش تهدید جدی می یافتند، و هم با ناهمدلی و بدگمانی کینه توزانه محمد علی شاه. اکثر نمایندگان - از جمله کسانی مانند

[شیخ محمد تقی] وکیل الرعایا که آفاری به سبب هواداری او از بهره مند کردن زنان از حق رای، از او به نیکی یاد می کند - سخت اندیشناک تدریجاً بودند. نگرانی آنان از این بود که سرانجام بهانه ای برای شاه و دیگر کسانی که مشروطیت را مایه آشوب و سستی شیرازه امور می شمردند فراهم خواهد آمد.*

بی گمان مشروطیت نویای ایران دستخوش آشفتگیها و دشواریهای سترگ بود. محدودیتهای ساختاری، نبودن امکانات مؤثر اجرایی، بی بهرگی از پشتوانه سازمانی و تجربه سیاسی یا از احساس تأمین و پشتگرمی، و فشارها و واکنشهای خارجی، نمایندگان را از رویارویی با بسیاری دشواریها باز می داشت. حتی رفع نیازمندیهای مالی دولت و کمک به برقراری امنیت در گوشه های آشوب زده کشور نیز از حوزه توانایی مجلس فراتر می رفت. رفتار انجمنها و گروههای تندرو کارایی مجلس و کابینه های آسیب پذیر را بسیار می کاست و هر اقدامی در جهت افزایش اقتدار مجلس و حکومت، گامی در جهت استبداد تلقی می شد. بی آن که آزادی از آشوب و آزادی بیان از پرخاشگری دشنام آلود باز شناخته شود. البته نباید فراموش کرد که تندروی برخی انجمنها و افراد خود تا حدی حاصل خود کامگی دیرپای و بیدادگریهای ریشه دار، و بازتاب مسائل دیگر محیط و نبودن تجربه و تعقل روشن سیاسی و دورانیشی و فرجام نگیری بود. از سوی دیگر تأثیر رهبران ماجراجو یا خیال اندیش و دست آویز قرار دادن اندیشه ها یا شعارهایی را که در شرایط آن روز ایران به کار نمی آمدند و بر دامنه دشواریها می افزودند، نباید نادیده گرفت. همان گونه که بیش از هفتاد سال بعد هم، در شرایطی که می بایست گامهای اساسی و اولیه برای حصول و درک و قدرشناسی آزادیهای سیاسی و مدنی و برقراری حکومت قانون و نظم سیاسی برداشته شود، گروههایی خواستار پی افکندن بی تأمل آرمانشهر خود بودند، و بی هیچ شکیبایی، خرده گیران را بدخواهان مردم قلمداد می کردند و آماج دشنام قرار می دادند. اینان نفی میانه روی و تعادل و تعقل را به جایی کشاندند که با هر فرد و گروه تندرو، از جمله تندروانی که با گوهر آزادی و بنیاد تمدن مدرن در ستیز بودند، بی هیچ تأمل دست یاری دادند. در جریان جنبش ملی کردن نفت هم کما بیش این وضع رایج بود. ریشه نگرفتن جامعه مدنی، و نبودن تجربه سیاسی دموکراتیک و تنگ نظریها و توطئه نگراییهای بومی، این زیاده رویهای خالی از تأمل و دیدگاههای خشک اندیشانه را خطرناک تر می ساخت و زمینه رشد آزاد یخواهی و شکیبایی و پختگی سیاسی را ضعیف تر می کرد.

* در این مورد نگاه کنید به فریدون آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: جلد دوم: مجلس اول و بحران

آزادی، تهران، ۱۳۷۰، به ویژه ص ۱۰۷ به بعد.

از مجلسی که با آن همه دشواریهای جدی در پی افکندن ترتیبات سیاسی تازه روبرو بود چگونه می شد موجهاً دست یازیدن به اقداماتی را چشم داشت که آن را در برابر شاه و درباریان و گروههای ممتاز و صاحب نفوذ آسیب پذیرتر می کرد؟ بی توجهی به بسیاری اصلاحات بیش از آن که ناشی از مواضع طبقاتی و محافظه کاری مسلکی نمایندگان باشد ناشی از محدودیت حوزه امکانات آنان بود. در فصل مربوط به دهقانان، نویسنده، بی آن که چندان به تحلیل خواستههای دهقانان بپردازد، مجلس را به سبب این که به مسائل زمین و دهقانان توجه جدی نکرد نکوهش می کند و این را، همان گونه که پیش از این گفتیم، از سببهای اساسی شکست انقلاب مشروطه می داند. اما دهقانان چه می خواستند؟ آیا در اندیشه گرفتن زمینهای اربابان بودند یا خواستار آن بودند که مناسبات ارباب و رعیت بر بنیادی تازه استوار شود، زندگی روستا نشینان اندکی تحمل پذیرتر گردد و از بار فشارها و مالیاتها کاسته شود؟ چگونه می توان موجهاً خواستههای دهقانان یک منطقه را به مناطق دیگر تعمیم داد؟ آیا انبوهی از دهقانان، به پشتوانه باورهای ریشه دار دینی و سنتی، مالکیت اربابان را امری طبیعی یا سلب ناشدنی نمی دانستند؟ بی گمان نظام زمینداری رایج با مقتضیات عدالت مدرن ناسازگار بود و مانند بسیاری دیگر از امور جامعه ایران نیازمند تعدیل و قانونگذاری معقول بود. از سوی دیگر رابطه مالک و زارع بر سنتها و قیود دیرپای دینی - اخلاقی، صرف نظر از نیک و بد آنها، تکیه داشت. با برهم زدن این سنتها و قیود، در شرایط آن روز ایران، چه اصولی را و به چه پشتوانه اجرایی و ضمانت قضایی می شد جانشین آنها کرد؟ تنشهای گسترده ای را که دامن زده می شد چگونه می بایست مهار کرد؟ تصور نویسنده در مورد این که مجلس نوپا، با توجه به محدودیتهای بی شمار ساختاری و تنگناهایی که با آنها روبرو بود، می توانست یا می بایست در زمینه هایی مانند اصلاحات ارضی و جدایی رسمی و آشکار دین از دولت گامهای مؤثر بردارد، تصور موجهی نیست. اعتقاد به امکان تحقق جدایی رسمی دین از دولت در شرایط آن روزگار و با توجه به نقش شماری از روحانیان در انقلاب، از خیالپردازی برکنار نیست و با ینش تاریخی سازگاری ندارد.

تقابل بی چند و چون ترقیخواهی و محافظه کاری، و تصور انسجام ایدئولوژیکی نهفته در این تقابل، پیچیدگی واقعیتهای آن روز ایران را بر نمی تابد، همان گونه که باور به پیوند مستقیم میان دلبستگیهای سیاسی و وابستگیهای طبقاتی نیز، بدون شواهد جامعه شناختی و آماری کافی، مسأله انگیز است. نظر نویسنده در این مورد که ترقیخواهی حمایت توده ها را دامن می زد و محافظه کاری آنها را می راند نیز با واقعیتهای تاریخی سازگار نمی نماید. چه

شواهد و دلایل موجهی وجود دارد که رادیکالیسم نمایندگان مجلس آنها را از حمایت اجتماعی گسترده تری برخوردار می‌کرد، و میانه روی، پشتیبانی مردمی ناچیزی را دامن می‌زد؟ تاکید بر چندگانگی ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیکی جنبش مشروطه، و بر خاستگاههای طبقاتی و قومی گوناگون دست اندرکاران آن جنبش، وظیفه مهم بررسی این را که چه دیدگاههای فکری و ایدئولوژیکی در شکل دادن به جریان اصلی مشروطیت چیره بوده است، و چه گروهها یا طبقات نقشی اساسی تر ایفا کرده اند، از دوش نویسنده برنمی‌دارد. مؤلف گهگاه از جنبش ناسیونالیستی سخن به میان می‌آورد ولی تحلیلی از بنیادهای فکری و عاطفی و زمینه جامعه شناختی و پایگاه اجتماعی آن به دست نداده است و فراگرد پیدایش و گسترش فرهنگ ملی مدرن و خودآگاهی گسترده و تبدیل «مسالک محروسة» ایران به یک دولت - ملت را - که انقلاب مشروطه نقطه عطفی در آن بوده است - بررسی نکرده است. چنین بررسی در چارچوب نظری نویسنده، که بر چندگانگی قومی - فرهنگی تکیه دارد، به آسانی نمی‌گنجد.

توجه نویسنده به نقش «دگراندیشان» موجه می‌نماید. این امری عادی ست که کسانی که با نظام عقیدتی و یا مذهب مختار جامعه سر سازگاری ندارند، هوادار دگرگونی اند و از وضع موجود ناخشنود. اما درباره ماهیت واقعی اعتقادات کسانی که نویسنده آنان را دگراندیشان مذهبی می‌شمارد نمی‌توان بدون مدرک معتبر - که در این موارد معمولاً در میان نیست - به آسانی داوری کرد. نویسنده کسانی مانند یحیی دولت آبادی، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، ملک المتکلمین و شماری دیگر از دست اندرکاران جنبش مشروطه را ازلی دانسته است و شیخ الرئیس قاجار را بهایی. اما در این گونه موارد همان گونه که ادوارد براون - که از منابع نویسنده در این مورد است - اشاره می‌کند، حقیقت را از شهرت ناروا و اتهام - که در آن روزگار رایج بود - نمی‌توان به آسانی باز شناخت. نویسنده در مورد شیخ الرئیس قاجار یک جا می‌گوید روحانیان سستی او را بایی، خارج از دین و جمهوریخواه خواندند، و خود نیز، محتاطانه و بر اساس گزارش یا منبعی که جزئیات آن را نداده است، او را نزدیک به بهاییها معرفی می‌کند (ص ۴۷-۴۸). ولی چند صفحه بعد احتیاط پیشین را رها کرده او را مجتهد بهایی می‌خواند (ص ۵۳). نویسنده همچنین از بی توجهی «مورخان» به نقش زنان شکوه کرده است. اما توجه به نقش زنان را از کسانی که عملاً به روزگاری دیگر تعلق داشته اند و چنین توجهی در محدوده مقولات فکری و جهان بینی آنها نمی‌گنجد است، نمی‌توان موجهاً انتظار داشت. توجه به نقش زنان در اروپا و امریکا نیز پیشینه چندانی ندارد. نادیده گرفتن نقش زنان، طبقات و اقشار فرودست و

اقلیتها، و حذف آنها از گستره اصلی تکاپوی تاریخی، بیش از آن که ناشی از تعمد بوده باشد ناشی از محدودیت‌های نظری و فکری و مقتضیات زمان و مکان بوده است. تاریخنگاری در ایران از محدوده کندوکاو سطحی در باره نقش سرآمدان و «رجال» چندان فراتر نرفته است. نه تنها پژوهش در تاریخ اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی بلکه بررسی روشمند و تحلیلی تاریخ سیاسی نیز در ایران هنوز به جایی نرسیده است و تاریخنگاری از تفننهای ادیبانه، انشا نویسیهای عبرت آموز، داستانسرایبهای روزنامه نگارانه، و واقعه نگاریهای پرملال، باز شناخته نشده است. کسانی مانند مهدی ملک زاده را در شمار تاریخنگاران پیشرو (leading) آوردن (ص ۳۴۱) جای تأمل و گفتگوی فراوان دارد.

اکنون پردازیم به برخی نکته‌ها و خطاهای جزئی کتاب که به نظر نگارنده رسیده است: مولف می نویسد روزنامه قانون را بسیاری روشنفکران ایران می خواندند (ص ۲۶) یا رساله مدینت عبدالبها شمار گسترده ای خواننده در ایران و هند داشت (ص ۲۹)، اما نمی گوید بر اساس چه شواهدی به چنین نتایجی رسیده است؛ به کار بردن عنوان نخست وزیر (Premier) در مورد ایران پیش از مشروطیت موجه نمی نماید (صفحات گوناگون)؛ تاریخ آغاز اصلاحات موسوم به «تنظیمات» در عثمانی، و اعلام موازین مورد نظر نویسنده، ۱۸۳۹ بود و ۱۸۵۶ مرحله دوم آن بود (ص ۲۹)؛ نام شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزا بود نه ابوالحسین (ص ۴۷)؛ صنیع الحضرت باید صنیع حضرت باشد (ص ۲۵۹)؛ سنگلج درست است نه سنگلج؛ عنوان محمد ولیخان تنکابنی نخست سپهدار اعظم بود و سپس سپهسالار اعظم، و نه سپهدار (که لقب فتح الله اکبر بود) (صفحات گوناگون)؛ شجاع السلطنه باید شجاع نظام باشد (ص ۲۲۲)؛ نام سردار محیبی (عبدالحسین خان معزالسلطان) در نمایه کتاب عبدالحمید ذکر شده است (ص ۴۴۰)؛ مفسد فی ارض باید «مفسد فی الارض» باشد (ص ۱)، عضدالملک به ضم «ض» است نه به فتح (ص ۳۰۹)؛ درة المعالی به فتح «م» است نه به ضم (ص ۱۸۶)؛ ملک المتکلمین به فتح «ت» است نه به کسر؛ توالش به کسر «ل» است نه به فتح. از جمله اشتباهات چاپی، در ص ۳۴۱ popular به جای Hagan و Popular به جای Hasan آمده است. نویسنده از برخی آثار دست اول مهم هم بهره نگرفته است از جمله: احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، به کوشش محمود خلیل پور (۳ جلد)، اصفهان ۱۳۴۷-۱۳۵۱؛ محمود خان علامیر احتشام السلطنه، خاطرات، به کوشش محمد مهدی موسوی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷، کتاب یاد شده فریدون آدمیت نیز نویسنده را بسیار به کار می آمد.

طرح هیچ یک از نکته‌ها یا خرده گیریهای یاد شده را نباید متضمن ناچیز انگاشتن یا

نادیده گرفتن اهمیت تلاش و پشتکار نویسنده در روشنگری جنبه های گوناگون انقلاب مشروطه دانست. این کتاب بر شمردن متعارف رویدادهای دوران مشروطه را با تحلیل ریشه ها و بازشناخت دست اندرکاران و بررسی چند و چون کامیابها و ناکامیهای آن تحول سترگ در هم آمیخته است. نویسنده خود را ملهم از برخی تاریخ پژوهان انگلیسی می داند که کوشیده اند به جای بررسی کارنامه سرآمدان، تاریخ مردم عادی را بکاوند، کسانی که تاریخ گذشته خود را خود ساخته اند ولی خود ننوشته اند. کتاب انباشته از جزئیات سودمند است و به ویژه درباره موقعیت و نقش فرودستان شهری، دهقانان، زنان، و اقلیتها آگاهیهای مفیدی به دست داده است. اگر نکته بیان اهل فن همه این جزئیات را دقیق یا موثق نیابند، اگر برخی نتیجه گیریها را با شواهد متناسب نیابند و آنها را بر منابع استوار متکی ندانند، یا اگر تحلیل و تفسیر مؤلف را از آنها با مقتضیات و امکانات جامعه ایران اوائل سده بیستم سازگار نپندارند، باز هم خواندن این کتاب را سودمند خواهند یافت و موجه را از ناموجه و استوار را از ناستوار باز خواهند شناخت. این کتاب از جامع ترین و مفصل ترین کتابهایی است که تاکنون به زبان انگلیسی درباره انقلاب مشروطه منتشر شده است و در میان نوشته های موجود جایگاه در خور خود را خواهد یافت.

بخش تاریخ، دانشگاه کانتیکات

مصطفی عاصی

داریوش آشوری

فرهنگ علوم انسانی (انگلیسی - فارسی)

تهران، مرکز، ۱۳۷۴، صفحات: ۴۷۸

گامی فراتر از فرهنگ نگاری*

فرهنگ علوم انسانی به چند دلیل اثری در خور توجه و با اهمیت است. نخست آن که کتابی ست مرجع در زمینه ای گسترده و پر مخاطب، و دیگر آن که در چارچوب واژه نامه ای تخصصی به ارائه برابره های فارسی برگزیده و آماده برای اصطلاحهایی پرداخته که در حوزه های گوناگون کاربرد فراوان دارند. همچنین، افزون بر گزینش، در بسیاری از موارد دست به واژه سازی و نو آوریهای زده است و مهمتر این که به گفته نویسنده، بر پایه پژوهشی بلند مدت و بر شالوده ساختاری منظمی بنیاد نهاده شده است.